

نقد نظریه فخر رازی در مورد ماهیت داشتن واجب الوجود

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۲/۱۱

* علی حسینی
* محمود صیدی
* هادی هاشمی

چکیده

از دیدگاه فخر رازی مسئله ماهیت داشتن خداوند مبتنی بر بحث اشتراک لفظی یا معنوی وجود است. بر این اساس او دیدگاه اشعری در مورد تفاوت ماهوی و وجودی واجب و ممکن را با براهین اشتراک معنوی وجود ابطال می‌کند؛ چراکه این دیدگاه مبتنی بر اشتراک لفظی وجود است. انتقادات فخر رازی به برهان ماهیت نداشتن خداوند و استدلال‌های او در اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود، ناشی از مغالطه میان احکام ماهیت با وجود، ذهن با خارج، سرایت دادن حکم مفهوم به مصداق و غفلت از تمایز تشکیکی میان مراتب وجودی است. بدین لحاظ نظریه فخر رازی در این زمینه گرفتار مغالطات متعددی می‌باشد.

واژگان کلیدی: فخر رازی، واجب الوجود، ماهیت، ممکن الوجود.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه یاسوج. a.hoseini@yu.ac.ir

** استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شاهد. M.saidiy@yahoo.com

*** دانش آموخته کارشناسی ارشد دین شناسی دانشگاه سمنان. Hashemi3140@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از مسائلی که همواره در فلسفه و کلام اسلامی مورد بحث و بررسی واقع شده، ماهیت داشتن یا نداشتن خداوند است. از دیدگاه شیخ‌الرئیس خداوند وجود بسیطی است که ماهیتی زاید بر آن ندارد و ماهیت خداوند همان انیت و وجود اوست (ابن‌سینا، [بی‌تا]، ص ۱۸۷)*؛ چراکه ماهیت داشتن مستلزم معلول بودن (همو، ۱۳۷۱، ص ۳۰۱) و بسیط نبودن خداوند است (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۲۴). این بحث را ابتدا فارابی و سپس ابن‌سینا مطرح نموده و قبل از آنها چنین بحثی در فلسفه به‌طور مستقل مطرح نبوده است (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۷۵). بدین لحاظ آغازگر این بحث فلسفی حکیمان مشائی هستند.

فخر رازی اشکالات متعددی به این قاعده فلسفی مطرح می‌کند و با ارائه چندین استدلال ماهیت داشتن واجب‌الوجود را اثبات می‌کند. او با توجه به اشتراک لفظی یا معنوی وجود، اقوال موجود در این مسئله را این‌گونه مطرح می‌نماید: وجود یا مشترک معنوی است یا لفظی. در صورت اشتراک معنوی، واجب‌الوجود یا ماهیت ندارد یا اینکه ماهیتی زاید بر وجودش دارد (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۰). در این مسئله این سه دیدگاه است و نظریه دیگری در این زمینه وجود ندارد (رازی، ج ۱، ص ۲۹۱). با ابطال دو دیدگاه اول، صحت نظریه سوم اثبات می‌شود (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۱). به بیان دیگر فخر رازی با برهان بر تقسیم و ابطال دو قول دیگر، ماهیت داشتن واجب‌الوجود را نتیجه می‌گیرد. توضیح اینکه طبق نظریه اشتراک لفظی بودن وجود، واجب و ممکن در مفهوم وجود مشترک‌اند؛ لذا هیچ‌گونه اشتراک معنایی ندارند؛ در نتیجه ماهیت و وجود خداوند

* از این قاعده به عنوان «واجب‌الوجود انیته ماهیته» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۶) یاد می‌شود. ماهیت دو اصطلاح عام و خاص دارد. اصطلاح عام آن به معنای وجود است؛ ولی اصطلاح خاص ماهیت در مقابل وجود و حد عدمی آن است. مقصود از ماهیت نداشتن واجب، اصطلاح خاص و از عینیت ماهیت و وجود او اصطلاح عام است. با توجه به اینکه تشخیص با وجود است، خداوند متشخص بالذات بوده و ماهیت ندارد (میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۱۵۲).

به‌طور کلی با ماهیت و وجود ممکنات متفاوت و متباین است و سنخیتی میان آنها حتی در مفهوم وجود نیست. *فخر رازی* در ابطال نظریه اشتراک لفظی وجود به براهین اشتراک معنوی وجود تمسک می‌کند (همان، ص ۲۹۱) تا اینکه اشتراک معنوی وجود میان واجب‌الوجود و ممکنات را اثبات نماید (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۱)؛ ولی جهت دیگر این نظریه، یعنی ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود و لذا متباین‌بودن او و ممکنات، با این براهین ابطال نمی‌شود. از این جهت *فخر رازی* به اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود و مغایرت ماهوی او با ممکنات نیز می‌پردازد.

با توجه به نکات گفته‌شده، نظریه *فخر رازی* در مورد ماهیت‌داشتن خداوند به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: ارائه براهینی در اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود و نقد دیدگاه ماهیت‌نداشتن خداوند. نگارندگان در پژوهش حاضر به بررسی و نقد دیدگاه‌های *فخر رازی* در این زمینه می‌پردازند.

۲. براهین فخر رازی در اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود

فخر رازی براهین متعددی در اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود اقامه می‌کند. او در این براهین می‌کوشد از مقدماتی فلسفی استفاده کند تا در پی آن، ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود طبق مبانی حکما را اثبات نماید؛ به بیان دیگر از دیدگاه او تحلیل قواعد فلسفی نیز منجر به اثبات این مدعی می‌گردد. استدلال‌های *فخر رازی* در چند بخش ارائه شده و سپس به بررسی و نقد آنها پرداخته می‌شود.

۲-۱. اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود از جهت اشتراک معنوی وجود

مهم‌ترین براهین *فخر رازی* در اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود مبتنی بر اشتراک معنوی وجود است. او چهار برهان از این طریق اقامه می‌نماید و طی آنها با استفاده از اشتراک معنوی وجود، تمایز ماهوی موجودات مختلف و لذا ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود را نتیجه می‌گیرد. تقریر براهین او در این قسمت چنین است:

[۱] اگر وجود اقتضای بی‌نیازی از ماهیت کند، همه موجودات به دلیل اشتراک معنوی وجود باید چنین باشند؛ در نتیجه همه موجودات ماهیت نداشته و این ویژگی مختص واجب‌الوجود نخواهد بود. اگر وجود اقتضای نیازمندی به ماهیت داشته باشد، همه موجودات به دلیل اشتراک معنوی وجود، نیازمند آن خواهند بود؛ در نتیجه واجب‌الوجود نیز ماهیت خواهد داشت. این مطلب از دیدگاه فخر رازی بدیهی است: «... و هذا الكلام بلغ في الجلاء و الوضوح إلى حيث تشهد فطرة العقلاء و غريزتهم بأنّه لا يقبل السؤال و الاعتراض البتة» (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۵). به بیان دیگر اگر وجود مقتضی عروض به ماهیت باشد، هر وجودی عارض ماهیت بوده و لذا وجود واجب نیز چنین خواهد بود؛ ولی اگر وجود مقتضی عروض به ماهیت نباشد، ممکنات نیز ماهیت نخواهند داشت (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۱).

[۲] واجب‌الوجود بالذات مشترک میان واجب و ممکن نیست؛ چراکه حقیقت هر یک متفاوت از دیگری است. از طرف دیگر، وجود مشترک معنوی میان واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود است؛ از این رو موجود بودن واجب‌الوجود، با واجب بودن او متفاوت است. نتیجه اینکه واجب‌الوجود، وجود محض نیست و ماهیتی زاید بر وجودش دارد (همو، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸).

[۳] خداوند ذات متعین و مشخصی از اشیای دیگر دارد؛ از طرف دیگر وجود مشترک معنوی میان واجب و ممکنات است؛ از این رو خداوند ماهیتی دارد که وجود عارض آن شده است. نتیجه اینکه ماهیت خداوند غیر از وجود آن است (همان، ص ۳۰۵).

[۴] در صورتی که واجب‌الوجود بی‌نیاز از ماهیت باشد، علت احتیاج‌نداشتن ممکن است چند فرض داشته باشد: [الف] در صورتی که مفهوم وجود، دلیل بی‌نیازی واجب‌الوجود از ماهیت باشد، همه موجودات ماهیت نداشته و ماهیت‌نداشتن مختص واجب‌الوجود نخواهد بود؛ زیرا وجود مشترک میان آنهاست؛ [ب] در صورتی که بی‌نیازی از ماهیت، در واجب‌الوجود حلول کرده و لذا خداوند محل آن باشد، نیازمند علتی دیگر گشته، به تسلسل می‌انجامد.

[ج] در صورتی که میان واجب‌الوجود و صفت ماهیت‌نداشتن، هیچ یک از رابطه

حال یا محلی وجود نداشته نباشد، واجب‌الوجود در اتصاف به بی‌نیازی از ماهیت، نیازمند علتی دیگر شده و ممکن می‌گردد؛ درحالی‌که واجب‌الوجود فرض شده بود (همان، ص ۲۹۷-۲۹۶).

مقدمه مشترک این براهین چهارگانه، اشتراک معنوی وجود است. *فخر رازی* با توجه به این مقدمه، اقتضا بی‌نیازی یا نیازمندی به ماهیت، تعین و تشخیص هر مرتبه وجودی و حلول وجود به ماهیت را حقیقت خاص هر مرتبه وجودی می‌داند؛ در نتیجه واجب‌الوجود ماهیتی دارد که با ماهیت اشیا دیگر متفاوت بوده و متمایز از آنهاست.

نقد اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود از جهت اشتراک معنوی وجود

بیان گردید که مهم‌ترین مقدمه این براهین، اشتراک معنوی وجود است. در تحلیل نقادانه این مقدمه باید بیان نمود که مفهوم وجود، مشترک معنوی است و لذا همه موجودات در آن مفهوم مشترک‌اند. مفهوم مشترک نیز به دو قسم متواپی و مشکک تقسیم می‌گردد که خطای اساسی *فخر رازی* در این برهان عدم توجه به این دو قسم مفهوم مشترک است. چراکه مفهوم وجود مشترک معنوی و مشکک است نه متواپی.

با توجه به نکات گفته شده، یعنی وجود مغالطه مشترک در میان همه استدلال‌های فوق، به تبیین کاستی و مغالطه موجود در براهین *فخر رازی* پرداخته می‌شود:

[۱] نیازمندی به ماهیت یا بی‌نیازی از آن، حکم مراتب وجودی است نه مفهوم آن. از این جهت وجودی واجبی به دلیل شدت وجودی ماهیت ندارد؛ یعنی محدود به حدی نیست؛ ولی مراتب دیگر وجودی، یعنی ممکنات به دلیل محدودیت وجودی، ماهیت دارند: «أنَّ للمراتب المترتبة من الوجود حدوداً غير أعلى المراتب، فإنَّها محدودة بأنَّها لا حدَّ لها» (طباطبائی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۶). نتیجه اینکه مفهوم وجود، مقتضی نیازمندی به ماهیت یا بی‌نیازی از آن نیست؛ چراکه نیازمندی به ماهیت یا بی‌نیازی از آن، حکمی مصداقی است.

[۲] همان‌گونه که گذشت، اشتراک معنوی حکم مفهوم وجود است. از جهت دیگر، مساوی نبودن وجود واجب با وجود دیگر حکم مصداقی بوده و در مورد

شدیدترین مرتبه وجود است؛ در نتیجه وجود به یک معنا در هر دو مقدمه این استدلال *فخر رازی* تکرار نشده و مغالطه موجود در آن، تکرار نشدن حد وسط به یک معنا در هر دو مقدمه است.

[۳] مقدمه اول این استدلال، یعنی امتیاز وجود واجبی، حکم مصداقی و مقدمه دوم آن، یعنی اشتراک معنوی، حکم مفهومی است؛ در نتیجه، علاوه بر تکرار نشدن حد وسط به یک معنا در هر دو مقدمه استدلال، خلط میان حکم مفهوم با مصداق، مغالطه دیگری در این برهان است.

[۴] مفهوم وجود مشترک بین همه موجودات است و مقتضی مجرد یا اقتران به ماهیت نیست، بلکه برخی از مصادیق مشکک مفهوم وجود، مقتضی نیازمندی [= ممکنات] و برخی دیگر [= واجب الوجود] بی نیازی از ماهیت است؛ در نتیجه مغالطات روی داده در استدلال‌های پیشین، در این برهان نیز موجود است. حاصل اینکه *فخر رازی* در این استدلال‌ها حکم مفهوم وجود را به مصادیق آن سرایت می‌دهد و در نتیجه گرفتار مغالطه مفهوم با مصداق می‌شود. همچنین از تمایز تشکیکی غفلت می‌نماید و دچار مغالطه استقرای ناقص می‌گردد.

۲-۲. اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود از جهت علیت او نسبت به ممکنات

فخر رازی برهانی دیگر از جهت علیت واجب الوجود نسبت به ممکنات در اثبات ماهیت داشتن او اقامه می‌نماید؛ از این رو یکی از مقدمات این برهان، علیت واجب الوجود نسبت به همه ممکنات است. از نظر *فخر رازی* دلیل این مطلب ماهیت داشتن واجب الوجود است. تقریر این برهان چنین است: واجب الوجود علت همه ممکنات است، بر فرض ماهیت نداشتن او؛ اگر با قید مجرد از ماهیت، علت ممکنات باشد، مرکب از وجود و عدم، یعنی قید سلبی ماهیت نداشتن می‌شود. اگر چنین علیتی به جهت وجود باشد، هر ممکنی نیز به دلیل اشتراک وجود و تساوی آن، علت همه ممکنات و واجب الوجود خواهد شد (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۹)؛ چراکه به دلیل

اشتراک، وجود در همه موجودات مساوی است و هیچ یک اولیتی جهت علّیت نسبت به دیگری ندارد؛ از این رو احتمال دارد ممکنات نیز علت واجب‌الوجود باشند: «... فوجب ان یکون وجود کل ممکن علّة لوجود معلولات الباری و ان یکون الباری تعالی معلولا لكل واحد من الممكنات» (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۵). نتیجه اینکه به دلیل بطلان این محذورات، واجب‌الوجود دارای ماهیت است؛ چراکه چنین لوازم باطلی از فرض ماهیت‌نداشتن او لازم آمدند.

نقد اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود از جهت علّیت او نسبت به ممکنات

فخر رازی در برهان فوق بیان نمود که ماهیت‌نداشتن واجب‌الوجود مستلزم معلول‌بودن او به دلیل اشتراک معنوی وجود است. در نقد این برهان بایستی بیان نمود که ماهیت امری عدمی و سلبی و لذا عدم کمال وجودی است. در نتیجه ماهیت‌نداشتن واجب‌الوجود به معنای کمال و شدت وجودی و بساطت او است (میرداماد، ۱۳۷۶، ص ۲۵۳)؛ زیرا سلب امری عدمی به معنای کمال وجودی است. در صورت علّیت واجب‌الوجود با قید تجرد از ماهیت، ترکیب در ذات او لازم نمی‌آید، بلکه در صورت ماهیت‌داشتن، واجب‌الوجود واجد برخی از کمالات و فاقد برخی دیگر خواهد بود. در نتیجه وجود بسیطی نبوده و مرکب می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۲۴)؛ از این رو محذور ترکیب از وجود و عدم در صورت ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود لازم می‌آید نه در فرض ماهیت‌نداشتن او.

اشتراک واجب و ممکن در مفهوم وجود است؛ ولی علّیت واجب‌الوجود نسبت به ممکنات از جهت وجودی بوده و به دلیل شدت نامتناهی با وجودات دیگر متفاوت است؛ در نتیجه چنین علّیتی مستلزم معلول‌بودن واجب نسبت به سایر ممکنات نیست: «أن الواجب نفس الوجود الخاص المخالف لسائر الوجودات لأنه متقدم قاهر بالذات علیها غنی بالذات عنها مؤثر بالذات فیها...» (همو، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۱۱).

۳-۲. اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود از جهت بدیهی بودن مفهوم وجود

فخر رازی در برهانی دیگر با توجه به بدیهی بودن وجود و نامعلوم بودن حقیقت اشیای خارجی به اثبات مغایرت ماهیت و وجود خداوند می‌پردازد. تقریر برهان او در این قسمت چنین است: وجود بدیهی است و نیاز به تعریف ندارد. از طرف دیگر حقیقت خداوند معلوم بشر نیست؛ از این رو ماهیت خداوند غیر از وجود اوست. اگر وجود خداوند با ماهیت او یکی بود، به تبع وجود خداوند، ماهیت او نیز بدیهی می‌بود؛ حال آنکه ماهیت او معلوم بشر نیست (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۱). به بیان دیگر مفهوم واجب الوجود معلوم انسان‌ها بوده و قابل ادراک می‌باشد، در حالی که حقیقت او معلوم نیست؛ نتیجه اینکه وجود واجب الوجود با ماهیت او متفاوت است: «أن واجب الوجود معلوم و حقیقته غیر معلومه، فوجوده غیر حقیقته» (همو، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۱۷).

نقد اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود از جهت بدیهی بودن مفهوم وجود

فخر رازی طی یکی از مقدمات استدلال خویش بیان نمود که وجود واجب الوجود تعقل می‌شود. در نقد این مقدمه باید بیان نمود که مفهوم وجود واجب الوجود مورد تعقل واقع می‌شود نه حقیقت خارجی او. تعقل مفهوم واجب الوجود نیز ملازمه‌ای با تعقل حقیقت خارجی او ندارد. به همین جهت، کاتبی قزوینی در نقد این مقدمه استدلال فخر رازی می‌گوید: «بأننا لانسلم ان وجوده معقول بل المعقول، الوجود من حیث هو وجود الذی لازم لوجوده الخاص الذی هو عین حقیقته و تعقل اللازم لا یقتضی تعقل الملزوم بالحقیقة» (کاتبی قزوینی، ۱۳۵۳، ص ۴۶). از این جهت آنچه قابل تعقل است، وجود من حیث هو وجود است، نه وجود واجب. مفهوم وجود واجب برای معلوم است؛ اما آنچه مجهول است، ماهیت به معنای خاص نیست که بخواهد محل اشکال واقع شود، بلکه ماهیت به معنای اخص آن، یعنی وجود خاص واجب که عین حقیقت و ذات اوست، می‌باشد.

۴-۲. اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود از جهت امکان سلب وجود از آن

فخر رازی در برهان قبل با استفاده از بدیهی بودن وجود و مجهول بودن حقیقت و ذات خداوند به اثبات غیریت وجود و ماهیت و در نتیجه ماهیت داشتن واجب الوجود پرداخت؛ اما در بخش پیش رو به عکس برهان قبل به واسطه شک و تردید در وجود چیزی در عین معلوم بودن ماهیت آن، به اثبات مدعی مورد نظر خود در مورد ماهیت داشتن خداوند می پردازد: هر شیء خارجی دو حیثیت هستی و چیستی یا به تعبیر دیگر ماهیت و وجود دارد. براهینی در اثبات زیادت وجود بر ماهیت اقامه شده است. از دیدگاه فخر رازی این براهین در مورد خداوند نیز صادق است و مغایرت ماهیت و وجود در این مورد و ماهیت داشتن او را اثبات می کنند. برهان فخر رازی چنین است: می توان ماهیتی را تصور نمود ولی در وجود آن شک کرد؛ از این رو وجود ممکنات زائد و غیر از ماهیت آنها است. با توجه به این نکته می توان وجود واجبی را تصور نمود، ولی در موجود بودن او شک نمود؛ از این رو این برهان در وجود واجب نیز جاری می شود و مغایرت ماهیت و وجود او را ثابت می کند. نتیجه اینکه ماهیت واجب الوجود با وجود او مغایر است. «...آته یمكن حصول تصور واجب الوجود مع الشک فی وجوده و إذا کان الأمر کذلک وجب أن یکون وجوده زائدا علی ماهیته» (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۳).

براهینی در اثبات زیادت وجود بر ماهیت اقامه شده که به دو مورد اشاره می گردد:

[۱] وجود را می توان از ماهیت سلب کرد. اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن بود، سلب آن از ماهیت صحیح نبود؛ چراکه سلب شیء از خودش و نیز سلب جزء شیء از آن، محال است؛ [۲] دیگر اینکه حمل وجود بر ماهیت نیازمند دلیل است. حمل شیء یا اجزا ذاتی آن بر خودش، بدیهی و بی نیاز از دلیل است؛ از این رو وجود عین ماهیت یا جزء آن نیست (طباطبائی، ۱۴۲۰، ص ۱۴).

ولی طبق مبانی فخر رازی این دو برهان نیز ماهیت داشتن واجب الوجود را اثبات می کنند؛ زیرا می توان بیان نمود که سلب وجود از ماهیت خداوند فی نفسه ممکن است

و حمل وجود بر ماهیت او نیازمند اقامه برهان می باشد؛ ازاین‌رو حکما و متکلمان براهین متعددی در اثبات وجود او اقامه می‌کنند. به بیان دیگر حمل وجود بر خداوند نیازمند اقامه برهان است. اگر وجود همان ماهیت خداوند بود، نیاز به اقامه برهان بر اثبات وجود او نبود. با توجه به این نکته، سلب وجود از ماهیت خداوند از نظر عقلی امکان دارد؛ هرچند امکان چنین سلبی در خارج ممتنع است.

فخر رازی بیان دیگری نیز از این برهان دارد؛ به این بیان که موضوع قضیه «الله واجب‌الوجود است» ماهیتی می‌باشد که نسبت به آن، حکم به موجودبودن شده است (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۲). چنین قضیه‌ای اثبات اتصاف ماهیت خداوند به وجود او، مغایرت آن دو و در نتیجه ماهیت‌داشتن خداوند را می‌کند.*

نقد اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود از جهت امکان سلب وجود از آن

نکته اصلی برهان فوق این است که فخر رازی با طرح ادعای امکان سلب وجود از ماهیت و شک و تردید در وجود چیزی، غیریت و زیادت وجود بر ماهیت را نتیجه می‌گیرد. در توضیح مجرای این قاعده باید بیان نمود که قاعده زیادت وجود بر ماهیت مختص ممکنات است؛** زیرا هر ماهیتی ممکن است و هر ممکنی نیز دارای ماهیت می‌باشد؛ به بیان دیگر این براهین اثبات می‌کنند که ماهیت و وجود اشیا غیر از یکدیگرند؛ ولی ماهیت‌داشتن یک موجود را اثبات نمی‌کنند و نسبت به آن ساکت‌اند. فخر رازی از این قاعده، ماهیت‌داشتن خداوند را نتیجه گرفت، حال آنکه براهین این قاعده در صدد اثبات ماهیت‌داشتن موجودی نیستند، بلکه عینیت وجود و ماهیت در اشیای مرکب از این دو را ابطال می‌کنند.

* فخر رازی در تبیین مطلب فوق می‌گوید: «أنا إذا قلنا لله يجب أن يكون موجوداً لم يكن المشار إليه بقولنا نفس الوجودية بل حقيقة أخرى سوى الوجودية و قد صدق حكم العقل عليها بوجوب اتصافها بالموجودية و ذلك يدل على أن وجود الله تعالى ليس أمراً قائماً بنفسه بل هو صفة لماهية أخرى» (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۴).

** «كل ممكن فإن وجوده غير ماهيته...» (رازی، ۱۹۸۶، ص ۱۳۲). «...ان الوجود زائد على ماهيات الممكنات» (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۳). فخر رازی این دو عنوان را ذکر می‌کند و سپس به بیان براهین این‌سینا در اثبات آن می‌پردازد.

زیادت وجود بر ماهیت در عقل است؛ به این معنا که عقل ماهیت را با قطع نظر از وجود تحلیل می‌کند. اگر واجب‌الوجود ماهیتی زاید بر وجود داشته باشد، در صورت حصول ماهیت او در ذهن چیز دیگری غیر از وجود خداوند تعقل شده است؛ چراکه حقیقت واجب‌الوجود عین وجود بوده و تساوی نسبت به خارج و ذهن در مورد او ممتنع است: «فلو كان للواجب ذات سوى الوجود، لكانت لا محالة بحيث لو فرض حصولها في العقل، لكان الحاصل منها غير الوجود، إذ ذاك هو معنى كون الشيء له ذات سوى الوجود... و إذا فرض كونه قائماً بنفسه لا بماهيته و ذات غير نفسه، يكون ذاتاً هي عين الوجود...» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۶۰). از جهت دیگر وجود واجب عین خارجیت است و در ذهن حاصل نمی‌شود (همان). بنابراین این استدلال فخر رازی که وجود واجبی را می‌توان تصور نمود و در موجود بودن یعنی اتصاف ماهیت او به وجود شک داشت، به چند جهت صحیح نیست:

اول اینکه این برهان صرفاً زیادت وجود بر ماهیت را اثبات می‌کند، نه ماهیت‌داشتن خداوند را.

دوم اینکه بحث از زیادت وجود بر ماهیت بحثی صرفاً ذهنی که با تحلیل عقل بدان دست می‌یابیم، وگرنه این دو در خارج یکی هستند و هیچ یک از حکما قایل به غیریت این دو در خارج نیستند، وگرنه لازم می‌آید هر چیزی واجد دو جزء عینی یعنی وجود و ماهیت می‌بود.

سوم اینکه شک در وجود یک چیز نیز با تحلیل ذهن صورت می‌گیرد؛ چراکه شیء یا در خارج به وجود خارجی موجود است یا در ذهن به وجود ذهنی، وگرنه عدم، عدم است و اخبار از آن نیز به واسطه وجود است.

۵-۲. اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود از طریق ماهیت نوعیه بودن وجود

برخی دیگر از براهین فخر رازی در اثبات ماهیت‌داشتن خداوند از طریق ماهیت نوعیه بودن وجود است. او با استفاده از این مقدمه و تساوی افراد یک ماهیت نوعی در

احکام و لوازم، ماهیت داشتن واجب الوجود را نتیجه می‌گیرد. تقریر برهان او در این قسمت چنین است: افراد یک ماهیت نوعی در لوازم یکسان‌اند. وجود در واجب و ممکن ماهیت نوعیه است؛ در نتیجه واجب الوجود ماهیت خاص و متفاوت با سایر اشیاء دارد (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۶). نتیجه اینکه دلیل تمایز واجب الوجود از ممکنات دیگر، ماهیت اوست.

نقد اثبات ماهیت داشتن واجب الوجود از طریق ماهیت نوعیه بودن وجود

اساس استدلال فوق مبتنی بر ماهیت نوعیه بودن وجود بود. در نقد آن باید گفت تحصیل و تحقق خارجی یک نوع، منوط به داشتن خصوصیات فردی است. ماهیت نوعی انسان در صورت داشتن عوارض شخصی وجود خارجی پیدا می‌کند و تحقق آن بدون این گونه عوارض، محال است؛ به بیان دیگر مشخصات فردی به نوع تحصیل می‌دهند؛ ولی وجود در تحصیل خویش به امر دیگری نیاز ندارد؛ چراکه بالذات متحقق بوده و اصالت دارد (سزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۷۷).

مفهوم وجود مصادیق مختلف داشته و مشکک است. یکی از مصادیق مفهوم وجود (واجب الوجود) مجرد و بی‌نیاز از ماهیت و مصادیق دیگر آن مقارن و نیازمند به ماهیت‌اند؛ از این رو نسبت مفهوم وجود به مصادیق آن مانند ماهیت به افراد آن نیست؛ زیرا صدق هر ماهیتی به افراد نوع خود متواطی است. در نتیجه وجود ماهیت نوعیه نیست. حاصل اینکه *فخر رازی* در اقامه این برهان گرفتار مغالطه میان احکام وجود و ماهیت شده و حکم ماهیت را به وجود نیز سرایت داده است.

۳. ماهیت نداشتن واجب الوجود از دیدگاه ابن سینا

قسمت دوم نظریه *فخر رازی* در مورد ماهیت داشتن واجب الوجود، نقادی دیدگاه *ابن سینا* و نقادی برهان او در این زمینه است. توضیح اینکه *ابن سینا* در همه کتب فلسفی خویش به ماهیت نداشتن واجب الوجود قایل است (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۱) و برهان او در اثبات این مطلب چنین است: اگر واجب الوجود ماهیت داشته باشد، برای موجود شدن

نیازمند علتی خواهد بود که یا ماهیت واجب الوجود است یا علت دیگری دارد. در صورت نخست، یعنی علّیت ماهیت واجب الوجود نسبت به وجود او، ملاک تقدم وجود ماهیت بر وجود واجب الوجود چیست؟ زیرا علت تقدم وجودی بر معلول دارد و متقدم بر آن است. اگر ملاک چنین تقدمی، وجود واجب الوجود باشد که مفروض معلول بودن آن نسبت به ماهیت واجبی است، دور لازم می آید و در صورتی وجود دیگری ملاک چنین تقدمی باشد، تسلسل پیش می آید؛ زیرا از علت آن وجود سؤال می شود و این سؤال تا بی نهایت ادامه می یابد. علّیت امر دیگری غیر از ماهیت نیز نسبت به واجب الوجود محال است؛ چراکه مستلزم معلول و ممکن بودن واجب الوجود بالذات می باشد (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۶۷-۳۶۸). نتیجه اینکه با بطلان فروض مطرح شده، ماهیت داشتن واجب الوجود محال است.*

۱-۳. انتقادات فخر رازی به برهان ابن سینا در اثبات ماهیت نداشتن واجب الوجود

برهان ابن سینا مبتنی بر محال بودن علّیت ماهیت نسبت به وجود بود. فخر رازی با مطرح نمودن اشکالاتی در صدد اثبات علّیت ماهیت نسبت به وجود و لذا ابطال این برهان بر می آید. او در این اشکالات به بیان مواردی می پردازد که ماهیت با قطع نظر از وجود علت بوده و در علّیت آن مستلزم سبق وجودی نیست. فخر رازی با توجه به این موارد علّیت ماهیت واجب الوجود نسبت به وجود او را نتیجه می گیرد و با بطلان این برهان، ماهیت داشتن واجب الوجود را اثبات می کند:

[۱] موجودات امکانی مرکب از وجود و ماهیت هستند و ماهیت آنها قابل وجود است؛ بنابراین ماهیت با قطع نظر از وجود، تقدم بر آن دارد. از این جهت، در جهت فاعلی نیز ماهیت به عنوان علت، بر معلول یعنی وجود تقدم دارد (رازی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۹)؛ به بیان دیگر همانگونه که فاعل تقدم وجودی بر معلول دارد، قابل نیز تقدم

* هر چند براهین دیگری از سوی شیخ اشراق (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۹۱) و ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۶) در اثبات ماهیت نداشتن خداوند اقامه شده، ولی عمده ترین برهان حکما در اثبات این مدعی همین است (لاهیجی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۴۶).

وجودی بر مقبول و عارض دارد؛ ازاین‌رو ماهیت ممکنات باید متقدم بر وجود آنها باشد. حال آنکه *ابن‌سینا* چنین مطلبی را محال می‌داند (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۷).

[۲] ماهیت بالذات مقتضی امکان بوده و چنین اقتضائی سابق بر وجود آن است؛ بنابراین اقتضای ماهیت نسبت به لوازم آن بر موجودبودن ماهیت متوقف نیست؛ ازاین‌رو علیت ماهیت نسبت به وجودش نیز محال نیست (همو، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۹)؛ از جهت دیگر ممکن‌بودن ماهیت، مقتضی قابلیت آن نسبت به وجود است؛ ازاین‌رو ماهیت بالذات و بدون نیاز به شرطی دیگر مقتضی وجود نیز هست (همان، ص ۳۱۰).

[۳] اجزای ماهیت یعنی جنس و فصل علت قوام ماهیت‌اند و تقدم بالماهیه یا بالتجوهر نسبت به آن دارند. چنین تقدمی به واسطه وجود نیست، بلکه صرف تقرر ماهوی است (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۸). علیت جنس و فصل نسبت به ماهیت نوعیه، به شرط لا از وجود است. در نتیجه در علیت ماهیت نسبت به وجود واجبی نیز تقدم ماهوی بدون نیاز به وجود کافی است؛ ازاین‌رو علت وجود خداوند، ماهیت او بدون نیاز به سبق وجودی است (همو، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۶۱).

حاصل اشکالات *فخر رازی* چنین است: اگر ماهیت بدون وجود تحقق داشته باشد، در فاعل و قابل هر دو متقدم خواهد بود. اگر تقدم فاعلی ماهیت محال باشد، در جهت قابلی نیز چنین خواهد بود. ماهیت بدون لحاظ وجود مقتضی امکان، قابلیت وجود و عدم و تقدم جنس و فصل بر ماهیت نوعیه است. در این موارد علیت ماهیت با قطع نظر از وجود و بدون لحاظ آن است؛ ازاین‌رو علیت آن در این لحاظ نسبت به وجود خودش نیز محال نیست.

نقد انتقادات *فخر رازی* به دیدگاه *ابن‌سینا* در اثبات ماهیت‌نداشتن واجب‌الوجود

نگارندگان به ترتیب به بررسی و نقد اشکالات *فخر رازی* بر *برهان ابن‌سینا* در اثبات ماهیت‌نداشتن خداوند می‌پردازند: [۱] *فخر رازی* تمایز ماهیت و وجود، در ماهیات خارجی را امری خارجی می‌داند: «... ان الماهیه لما امکن تعقلها عند عدمها الخارجی و جب ان تكون مغایرة لوجودها الخارجی...» (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۵). هر چند او چنین

تمایزی را در ماهیات ذهنی به دلیل عدم وجود خارجی، ذهنی می‌داند (همان). بر این اساس اشکال نقضی فخر رازی مبتنی بر تمایز خارجی وجود و ماهیت است؛ در حالی که چنین تمایزی عقلی است. ماهیت در ذهن متقدم بر وجود و موضوع آن است؛ ولی علت فاعلی تقدم خارجی بر معلول دارد (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۹). از جهت دیگر لزوم تقدم زمانی قابل بر مقبول، تنها در علت مادی است؛ ولی قابلیت ماهیت اعتباری و عقلی است، به این صورت که عقل، شیء ممکن را به ماهیت و وجود تحلیل می‌کند و ماهیت را موضوع وجود و وجود را محمول ماهیت قرار می‌دهد. اگر ماهیت واجب‌الوجود علت فاعلی وجود آن باشد، بر وجود او متقدم خواهد بود؛ زیرا علت افاضه‌کننده وجود معلول است و نیاز معلول به علت واقعی و خارجی است (طباطبائی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۲۱۸). حاصل اینکه فخر رازی به دلیل خارجی دانستن تمایز وجود و ماهیت چنین اشکالی را مطرح می‌کند.

[۲] اقتضای ماهیت نسبت به امکان امری عقلی است؛ به بیان دیگر ماهیت در مقام تحلیل عقلی از وجود و عدم خالی بوده و هیچ یک از آنها در مقام ذات ماهیت اخذ نشده است. از این معنا تعبیر به امکان یا تساوی نسبت به وجود و عدم می‌شود؛ در حالی که علت بر معلول تقدم خارجی دارد نه ذهنی. در نتیجه این اشکال فخر رازی ناشی از خلط تقدم ذهنی با خارجی است.

[۳] ملاک تقدم بالتجوهر سبق ماهوی است؛ به این بیان که اگر فرض شود که ماهیت مستقل از وجود تقرری داشته باشد، اجزای آن یعنی جنس و فصل بر ماهیت نوعیه متقدم خواهند بود (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۰۸)؛ از این رو ملاک تقدم و تأخر اجزای ماهیت، وجود نیست، بلکه صرف تقرر ماهوی ملاک چنین سبق و تقدمی است؛ ولی علت به معلول تقدم وجودی دارد و ملاک چنین تقدمی وجوب وجود علت، قبل از وجود معلول است (همان، ص ۳۱۷). در نتیجه این انتقاد ناشی از مغالطه میان احکام وجود با ماهیت است؛ از این رو ماهیت واجب‌الوجود باید در وجود خارجی و نه در ثبوت ماهوی [و ذهنی] بر وجود واجب تقدم داشته باشد؛ چرا که واجب‌الوجود، وجودی خارجی دارد (طباطبائی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۸۸) نه ذهنی.

حاصل اینکه این اشکالات ناشی از خلط و مغالطه میان احکام ماهیت با وجود و ذهن با خارج است.

۴. نتیجه‌گیری

پیش از *فخر رازی*، *ابن سینا* با اقامه برهانی ماهیت‌نداشتن خداوند و لذا عدم تفاوت وجود و ماهیت در مورد او را اثبات نمود. در مقابل، *فخر رازی* بر آن است که خداوند دارای ماهیت بوده و وجود و ماهیت در مورد او متفاوت می‌باشند. براین *فخر رازی* در اثبات ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود مبتلا به مغالطه احکام وجود با ماهیت، مفهوم وجود با مصداق آن و غفلت از تمایز تشکیکی و مراتب اشتدادی مصادیق وجود هستند؛ چراکه او از طریق اشتراک و تساوی مفهوم وجود در همه موجودات، یکسانی وجودی در عین تفاوت ماهوی را نتیجه می‌گیرد. حال آنکه مفهوم وجود بدیهی است و مصداق آن تشکیکی و دارای مراتب مختلف [= یکسان‌نبودن مصداقی] می‌باشد. اشکالات *فخر رازی* به برهان *ابن سینا* در اثبات ماهیت‌نداشتن خداوند نیز ناشی از مغالطه میان احکام ماهیت با وجود و خلط ذهن با خارج است؛ چراکه تمایز وجود و ماهیت و اقتضای ماهیت نسبت به امکان، امری ذهنی می‌باشد نه خارجی؛ ازاین‌رو لازمه سرایت این مطلب به علّیت خارجی خداوند نسبت به ممکنات، گرفتارشدن در دام مغالطه است.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الالهيات من كتاب الشفاء؛ تصحيح حسن حسن زاده آملی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۶.
۲. _____؛ التعليقات؛ عبد الرحمن بدوی؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، [بی تا].
۳. _____؛ المباحثات؛ تصحيح محسن بيدارفر؛ قم: بيدار، ۱۳۷۱.
۴. _____؛ النجات من الفرق فی بحر الضلالات؛ تحقيق محمدتقی دانش پژوه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
۵. سبزواری، هادی؛ شرح المنظومه؛ تحقيق حسن حسن زاده آملی؛ قم: نشر ناب، ۱۳۸۴.
۶. سهروردی، شهاب‌الدین؛ مجموعه مصنفات؛ تحقيق هنری کربن و نجفقلی حبیبی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۷. شیرازی، صدرالدین؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه؛ تحقيق امینی و امید؛ قم: منشورات مصطفوی، ۱۳۸۳.
۸. _____؛ المظاهر الالهيه فی اسرار العلوم الکمالیه؛ تحقيق محمد خامنه‌ای؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۷.
۹. طباطبائی، محمدحسین؛ نهاية الحکمة؛ تحقيق عباس علی زراعی سبزواری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۱۰. _____؛ بدایه الحکمة؛ تحقيق عباس علی زراعی سبزواری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
۱۱. طوسی، نصیرالدین؛ شرح الاشارات و التنبیها؛ قم: دفتر نشر کتاب، [بی تا].

۱۲. کاتبی، نجم الدین علی؛ حکمة العین و شرحه؛ تصحیح جعفر زاهدی؛ مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۳.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر؛ المباحث المشرقیه؛ تحقیق محسن بیدارفر؛ قم: بیدار، ۱۴۱۱ق.
۱۴. _____؛ المطالب العالیه من العلم الالهی؛ تحقیق سقا احمد حجازی؛ بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۵. _____؛ شرح الاشارات و التنبیها؛ تحقیق علیرضا نجفزاده؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۶. _____؛ شرح عیون الحکمه؛ تحقیق احمد حجازی؛ تهران: مؤسسه الصادق علیه السلام، ۱۳۷۳.
۱۷. _____؛ الرساله الکمالیه فی الحقایق الالهیه؛ تحقیق علی محی الدین؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.
۱۸. _____؛ لباب الاشارات و التنبیها؛ قاهره: مکتبه کلیات الازهریه، ۱۹۸۶م.
۱۹. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ قم: صدرا، ۱۳۷۲.
۲۰. لاهیجی، عبد الرزاق بن علی؛ شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام؛ قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۳۸۳.
۲۱. میرداماد، محمدباقر بن محمد؛ القبسات؛ تحقیق مهدی محقق؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۲۲. _____؛ تقویم الایمان، تحقیق علی اوجبی؛ تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۶.